

پژوهشی درباره ابوبکر کلابادی و کلاباد

* حسین کاظمی

** بهجت السادات حجازی

*** ناصر محسنی نیا

چکیده

ابوبکر کلابادی از عارفان قرن چهارم است. برخلاف کتاب مشهورش، *التعرف*، زندگی شخصی وی چندان آشکار نیست. محل تولد و فوت وی، یعنی محله کلاباد نیز هیچ‌گاه به صورت علمی بررسی نشده است. این مقاله در دو بخش به ابوبکر کلابادی می‌پردازد: نخست درباره زندگی شخصی او که شامل امور مهمی چون نسب، مشایخ، آثار، تاریخ تولد و فوت وی است، بحث کرده و در قسمت دوم مقاله، واژه «کلاباد»، گونه‌های مختلف تلفظ آن، ریشه‌ها و اشتقاق‌های احتمالی‌اش بررسی شده است. همچنین در این مقاله تلاش شده منابعی را که درباره کلاباد سخنی گفته‌اند و در میان مطالب خود اطلاعات جدیدی درباره این مکان جغرافیایی ارائه کرده‌اند معرفی شود. سؤال اصلی این پژوهش این است که آیا با کنار هم قرار دادن آنچه در منابع گوناگون درباره وی و زادگاه ابوبکر کلابادی آمده، می‌توان به تصویر تازه‌ای از او و محل زندگی‌اش دست یافت؟ در این پژوهش تلاش شده تا با روش تحلیل متن براساس استقرای تام، یعنی گردآوری تمام اطلاعات مربوط به کلابادی و به‌ویژه محل زندگی او، کلاباد، به این هدف برسیم. با بررسی متون مختلف، نتایج مهمی به دست آمد مانند اینکه سید پایبند که یکی از پیران کلابادی بوده، همان ابوالحسن همدانی است که در *تاریخ بغداد* و *رساله قشیریه*، نام وی آمده است. همچنین تاریخ فوت کلابادی به احتمال فراوان همان ۳۸۵ ق است و وی متولد اوایل قرن چهارم است. درباره کلاباد نیز می‌توان به این نتیجه رسید که تلفظ درست آن، کلاباد است و دور نیست که از دو واژه «کول» به معنای تالاب و «آباد» ساخته شده باشد.

کلیدواژه‌ها: ابوبکر کلابادی، *التعرف*، کلاباد، کول‌آباد.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران، نویسنده مسئول/

amirkazemi@ens.uk.ac.ir

** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران / hejazi@uk.ac.ir

*** استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران / Mohseninia1340@uk.ac.ir

۱. مقدمه

در تاریخ عرفان و تصوف بزرگانی مانند بایزید، ابوسعید ابوالخیر، جنید، شبلی و... به‌عنوان مشایخ بزرگ و سرآمد، چنان نفوذ معنوی‌ای داشته‌اند که کمتر منبع و کتابی از گفته‌ها و حالات و مقامات آن‌ها خالی مانده است و چه‌بسا که حکایات یا کراماتی نیز جعل شده و به ایشان نسبت داده‌اند.

اما در همین زمینه، عارفان و صوفیانی هم بوده‌اند که از نظر نفوذ معنوی در درجه دوم هستند و حالات و شیوه زیست ایشان اکثراً مغفول مانده و در تاریخ دفن شده است. تنها چیزی که از آن‌ها مانده، نام، تاریخ تولد یا فوت آنان است که آن‌هم گاهی دقیق نیست و محل بحث و گفت‌وگوست.

ابوبکر کلابادی یکی از این نامداران است که در گروه دوم قرار می‌گیرد. او از صوفیان قرن چهارم است که زندگی مبهمی دارد. هرچه کتاب مهم و کم‌حجم وی *التعرف* مشهور است، زندگی خود او گمنام است و ما اطلاعات دقیقی از آن نداریم.

آنچه از او به جا مانده، نشانگر این است که وی، هم در زمان خود و هم پس از مرگ، صاحب نفوذ و معنویت بوده اما این معنویت آن‌قدر زیاد نیست که از وی حکایت کنند. این گفته ابوسعید در *اسرار التوحید* که گفت: «یا عبدالکریم، حکایت‌نویس مباش، چنان باش که از تو حکایت کنند» (مهینی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۱۸۷). نشانگر همین تفاوت ما بین این دو گروه است. عده‌ای چون بایزید و ابوسعید، استعداد و همتی بالاتر داشته و در نتیجه، مقامات معنوی بالاتر؛ و عده‌ای نیز فقط در حد حکایت‌نویس گروه اول باقی مانده‌اند. البته کلابادی در گروه کسانی است که کوشیدند تا تصوف را تبدیل به علم کنند و آن را با ظاهر شریعت و فقه تطبیق دهند تا صوفیان از دست ظاهرپرستانی که مشایخ صوفیه را به خروج از دین و بدعت متهم می‌کردند آزاد شوند. از این رو کار وی و سایر مؤلفان کتاب‌های علمی تصوف، شایسته تقدیر و احترام است.

بنابراین مقدمات آنچه انجام این پژوهش را ضروری می‌کند، تصویر ناقص و مبهمی است که ما از ابوبکر کلابادی، به‌عنوان یکی از عارفان مهم قرن چهارم داریم. پس

پژوهشی سزاوار لازم است تا بسیاری از نقاط کور و تاریک زندگی او را روشن کند. یکی دیگر از ابهام‌هایی که ضرورت این تحقیق را یادآور می‌شود، مکانی است که وی در آنجا زندگی می‌کرده است. ظاهراً کلاباد محله‌ای صوفی‌خیز بوده و تصوف در آنجا ریشه‌دار بوده است. ریشه‌شناسی این نام و مشخص کردن ابعاد مختلف آن از نظر جغرافیای تاریخی مهم است و به شناختی درست از ابوبکر کلابادی کمک می‌کند.

سؤال اصلی این پژوهش این است که آیا می‌توان با استفاده از روش استقرای تام و کنار هم قرار دادن همهٔ اطلاعاتی که دربارهٔ ابوبکر کلابادی و محل زندگی وی یعنی کلاباد وجود دارد، به تصویری روشن‌تر از جزئیات زندگی او و به‌ویژه محل زندگی و فوتش، کلاباد، دست یافت؟ هدف ما نیز در این پژوهش، تا حد امکان، رسیدن به تصویری روشن از مسائل مرتبط با ابوبکر کلابادی و زادگاهش بوده است.

۲. پیشینهٔ پژوهش

دربارهٔ ابوبکر کلابادی، از همان ابتدا، مطالبی گفته شده که بیشتر شامل نام و نسب، کتاب‌ها و تاریخ تقریبی فوت وی است. در چاپ‌هایی که از *التعريف* و شرح *مستملی* بر آن شده نیز در مقدمه‌ها به شرح حال او توجه شده است؛ مانند خلاصهٔ شرح *تعريف* از احمد رجایی (۱۳۴۹) یا شرح *تعريف* به تحقیق محمد روشن (۱۳۶۳) و نجیب مایل هروی (۱۳۹۲). همچنین در مقدمه‌های چاپ‌های عربی که از کتاب *التعريف* (۱۹۹۴) و *بحر الفوائد* (۲۰۰۸) نوشته شده نیز به جوانب زندگی وی پرداخته‌اند و در آن‌ها به اطلاعات کلی همچون کنیهٔ کلابادی، کتاب‌ها به‌ویژه کتاب *التعريف*، تاریخ فوت و مسائلی از این دست اشاره شده است.

دربارهٔ کلاباد، دکتر پورجوادی در کتاب *پارسی‌گویی در تصوف* و در مقالهٔ کوتاهی به نام «کلابادی یا گل‌آبادی؟» به شیوهٔ تلفظ و اشتقاق کلاباد پرداخته‌اند (۱۳۹۶) و تلفظ «کلاباد» را دُرُست و آن را برگرفته از «گُل» + «آباد» دانسته‌اند.

در چاپ شرح *تعريف* از روی نسخهٔ خطی پاکستان نیز استاد نجیب مایل هروی در چند خط به وجه اشتقاق کلاباد اشاره کرده و آن را از ریشهٔ «کلا» دانسته‌اند که صورت

تغییر یافته «قلا» به معنای قلعه است.

اما از امتیازات این پژوهش بر تحقیقات دیگر می‌توان به مواردی چون وارد شدن به جزئیات مربوط به زندگی کلابادی مانند مشخص شدن نام و نسب یکی از پیران او و همین‌طور پی بردن به تاریخ تولد احتمالی وی با استفاده از تحلیل اطلاعات ذکر شده در متون، مشخص کردن موقعیت مکانی مزار وی با استفاده از اطلاعات موجود در منابع مختلف و برخی مسائل دیگر اشاره کرد.

همچنین در مورد زادگاه وی، کلاباد، نیز با استفاده از تحلیل اطلاعات موجود درباره این محل و بررسی جغرافیای تاریخی بخارا و مناطق اطراف آن، احتمال جدیدی درباره شیوه صحیح تلفظ و اشتقاق آن ارائه شده است.

۳. درباره ابوبکر کلابادی

آنچه در ادامه می‌آید، بررسی نکات مهم مربوط به ابوبکر کلابادی است.

۳-۱. نام و نسب کلابادی

نام او را در اغلب منابع معتبر عربی و فارسی چنین نوشته‌اند: «أبو بکر بن أبواسحاق، محمد بن ابراهیم بن یعقوب البخاری کلابادی».

وجیه کمال‌الدین زکی در مقدمه بحر الفوائد، به اختلاف منابع مختلف درباره نسب وی اشاره می‌کند. این اختلاف بیشتر درباره نام پدر وی است. کمال‌الدین زکی این اشتباه را نتیجه افتادن «ابو» از ابتدای کلمه اسحاق می‌داند (کلابادی، ۲۰۰۸: ۱۲-۱۴). برخی از این منابع وی را «محمد بن اسحاق» معرفی می‌کنند در حالی که در اصل، او محمد بن ابراهیم بن یعقوب یا ابوبکر بن ابی اسحاق است.

البته اکثر این اختلافات در منابع متأخر به وجود آمده و در اکثر کتاب‌های اصلی و کهن، نام وی درست ذکر شده است. برای نمونه، از کتاب‌های فارسی، نفحات الانس جامی و لطائف الأذکار نام وی را محمد بن اسحاق یا ابوبکر بن اسحاق نوشته‌اند که غلط است (جامی، ۱۳۹۰: ۱۵۷؛ ابن‌مازہ، ۱۳۹۲: ۹۳). در کتاب فصل الخطاب، خواجه محمد پارسا وی را «ابوبکر ابی اسحاق» معرفی می‌کند (پارسا، ۱۳۸۱: ۷۱) که به نظر

صحیح است و ابواسحاق را باید کنیهٔ پدر وی دانست که با افتادن «أبو» از اول آن، دیگران را دچار اشتباه کرده است. در کشف الظنون، نویسنده اصلاً به کنیهٔ ابواسحاق اشاره‌ای نکرده و او را «ابوبکر محمد بن ابراهیم» معرفی می‌کند (حاجی خلیفه، بی‌تا، ج ۱: ۴۱۹).

استاد زرین کوب نیز در کتاب جستجو در تصوف ایران به صورت ضمنی به این اختلاف اشاره می‌کند ولی دربارهٔ آن بحث نمی‌کند (زرین کوب، ۱۳۷۹: ۶۸). محمد روشن در شرح تعریف وی را «ابوبکر بن ابواسحاق، محمد بن ابراهیم بن یعقوب البخاری کلابادی» معرفی کرده و اشاره‌ای به این اختلاف نکرده است (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ۳).

به هر حال به نظر می‌رسد با توجه به اینکه نام پدر وی «ابراهیم» بوده، ابواسحاق باید کنیهٔ پدر وی باشد.^۱

۲-۳. آنچه دربارهٔ کلابادی گفته‌اند

اکثر منابع او را مردی حنفی مذهب و عالم و اصولی معرفی کرده‌اند. لقب وی تاج الاسلام بوده و به غیر از التعریف که مشهور است، کتابی نیز به نام بحر الفوائد دارد که به معانی الاخبار مشهور شده و اینک در دسترس است (همان: ۴).

در وصف وی گفته‌اند که «در خاک بخارا دو کس رفته‌اند که ایشان را به زندگان حاجت نیست: یکی شیخ ابوبکر بن ابی اسحاق کلابادی و دیگر خواجهٔ نمدپوش» (ملزاده، ۱۳۷۰: ۶۱). همچنین از کرامات او نقل کرده‌اند: «هر که در یک روز چهار بکر را، رحمهم الله، زیارت کند و ایشان را در کفایت مهمات و حاجات شفیع آرد، بی‌شک حاجت برآید و مهم کفایت گردد و این معنی مجربست. در سه بکر خلاف نیست، اما در چهارم خلاف کرده‌اند که بکر فضل است یا بکر اسحاق رحمهم الله»^۲ (همان: ۶۵).

در کتاب لطائف الاذکار دربارهٔ وی چنین نوشته شده است: «او از مشاهیر بزرگان و مفاخر اهل اسلام است و امام اهل معرفت است و زهدتی و مجاهدتی عظیم داشته است و یکی از علمای بزرگی حکایت کرده است، چون او روی به راه زهد آورد بر هیچ

بساط بنشست و در زاویه خود ریک (در اصل رنک) ریخته بود و بر آن روزگار می‌گذراند و هر دو گاه (گاه) در مسجد کسی جزوی برو خواندی، چون جزو تمام شدی شاکرد را بفرستادی به در خانه تا آواز دادی که فلان جزو بدهیت. جزو از کلیدان بدادندی. و او متأهل نبود و در خانه هیچ‌کس نداشت و کرامات ظاهر او بسیار نقل کرده‌اند و خاک پاک او سلطنتی عظیم دارد» (ابن‌مازه، ۱۳۹۲: ۹۳-۹۴).

۳-۳. مشایخ کلابادی

در باره شیوخی که کلابادی از آن‌ها بی‌واسطه سماع حدیث داشته، کمال‌الدین زکی در مقدمه بحر الفوائد اشاره دارد که ۸۴ نفر در کتاب بحر الفوائد و سه نفر در کتاب التّعرف را برشمرده است. این سه نفر کسانی هستند که به نام آن‌ها آشکارا اشاره شده است و دیگری که از آن‌ها نام برده نشده و فقط به عباراتی چون «سمعت بعض اصحابنا یقول یا اُشدنی بعض العراقیین» بسنده شده است (کلابادی، ۲۰۰۸: ۱۷).

طبعاً جست‌وجو در شرح حال این پیران مجالی وسیع‌تر از این نوشته می‌خواهد و در اینجا، فقط برای نمونه، به یکی از آن‌ها اشاره خواهد شد.

در تاریخ ملازاده از «سید ابوالحسن همدانی» معروف به «سید پایبند» به‌عنوان شیخ کلابادی نام برده شده است (ملازاده، ۱۳۷۰: ۷۲). این نسبت درست است چون کلابادی در التّعرف فقط در یک جا، و آن‌هم بی‌واسطه، از وی نقل سخن می‌کند به این شکل: «سمعت ابوالحسن الحسنی الهمدانی» (کلابادی، ۲۰۰۸: ۱۱۰).

اما در تاریخ بغداد، از دو فرد با نام مشابه یاد شده که مشخص نیست کدام‌یک از آن‌ها سید پایبند است.

نخستین شخص، «محمد بن ابی اسماعیل العلوی... یکنی ابالحسن» است که خطیب بغدادی او را متولد همدان و پرورش‌یافته بغداد و نقل‌کننده حدیث از جعفر خلدی در مکه می‌داند. او پس از مدتی به خراسان می‌رود (خطیب بغدادی، ۲۰۰۱، ج ۴: ۱۵۳). این نقل مکان در احادیثی که از وی روایت می‌کنند نیز مشخص است. چون یک حدیث را از وی در بغداد روایت می‌کنند و حدیثی دیگر را به بخارا. همین حضور در بخارا می‌تواند

دلیل آن باشد که وی همان سید پایبند است. اما دو نکته در این قضیه خلل ایجاد می‌کند: نخست محل دفن سید پایبند است که ملازاده آن را در دروازهٔ سمرقند شهر بخارا می‌داند (ملازاده، ۱۳۷۰: ۷۲) ولی خطیب بغدادی محل دفن ابوالحسن همدانی را به نقل از «أبو حازم عمر بن احمد العبْدُوی» بلخ می‌داند (همان، ج ۴: ۱۵۳)؛ اما در دو روایت دیگر که خطیب دربارهٔ فوت ابوالحسن علوی نقل می‌کند، به محل دفن وی اشاره‌ای نشده است.

چون از سه نقل قول، تنها یک نفر به محل دفن ابوالحسن علوی اشاره دارد و دو نفر دیگر چیزی نگفته‌اند، احتمال وجود خطا در این باره وجود دارد.

دومین نکته سال فوت ابوالحسن همدانی است که خطیب آن را با توجه به سه روایت خود، ۳۹۳-۳۹۴ و ۳۹۵ ق نوشته است (همان: ۱۵۴-۱۵۵). هر کدام از این سال‌ها درست باشد با تاریخ فوت کلابادی که سال ۳۸۴ یا ۳۸۵ است، تفاوتی حدوداً ده‌ساله دارد.

آیا ابوالحسن همدانی از شاگرد خود، کلابادی، حدوداً یک دهه بیشتر زیسته است؟ همچنین این سؤال پیش می‌آید که مرید و شاگرد می‌تواند از استاد خویش سن بیشتری داشته باشد؟ اگرچه درازتر بودن عمر استاد از شاگرد و یا هم‌سن بودن یا کمی پیرتر بودن شاگرد از استاد، محال نیست، محل شک و تردید است.

ما از سال تولد کلابادی بی‌خبریم و مقدار عمر وی را هم نمی‌دانیم. اینکه وی از نظر سنی کوچک‌تر از ابوالحسن همدانی بوده یا نه هم مشخص نیست. تنها مطلبی که فعلاً دربارهٔ مدت عمر کلابادی قابل حدس و اعتماد است، نکته‌ای است که جامی دربارهٔ وی نقل کرده است. او در ذیل شرح حال «فارس بن عیسی البغدادی» می‌گوید: «شیخ عارف، ابوبکر بن اسحاق الکلابادی البخاری - رحمه الله - در کتب خود سخنان بی‌واسطه از وی (ابوالحسن علوی) بسیار روایت کرده» (جامی، ۱۳۹۰: ۱۵۷). با توجه به اینکه تاریخ فوت فارس بغدادی را ۳۳۵ ق ذکر کرده‌اند (همان) و کلابادی هم نقل قول بی‌واسطه از وی داشته و حضور وی را درک کرده، پس اگر فرضاً این استماع سخن را در حدود

سال ۳۲۵ تا ۳۳۵ بدانیم و سن وی را در هنگام شنیدن این سخن ۲۰ سال نیز بدانیم، کلابادی را باید متولد حدود ۳۰۵ تا ۳۱۵ ق دانست و اینکه او در هنگام مرگ (در سال ۳۸۵ ق) بیشتر از ۷۰ یا ۸۰ سال داشته است.

اگر به قول «أبو حازم عمر بن احمد العبّادوی» در تاریخ بغداد اعتماد کنیم و مدت عمر همدانی را نیز ۸۳ سال بدانیم، پس وی باید متولد اوایل قرن چهارم باشد و احتمالاً در حدود سال‌های ۳۱۰ تا ۳۱۲ به دنیا آمده باشد. و کلابادی هم با توجه به سخنان بالا و زمان مرگش که ۳۸۵ ق حدس زده شده، باید متولد اوایل قرن چهارم و هم‌سن ابوالحسن همدانی و حتی پیرتر از وی باشد.

نفر دومی که خطیب در کتاب خود از وی نام می‌برد و هم‌نام سید پایبند است، ابوالحسن العلوی است. همان‌طور که مشخص است، هر دوی این افراد کنیه «ابوالحسن» و لقب «علوی» داشته‌اند.

تنها اطلاعی که خطیب در تاریخ بغداد دربارهٔ نفر دوم (ابوالحسن علوی) به ما می‌دهد این است که وی بغدادی است و مصاحب خواص بوده است (خطیب بغدادی، ۲۰۰۱، ج ۱۶: ۶۱۳). بنابراین وی متولد بغداد است و در همدان متولد نشده است. این نکته‌ای است که ما نفر نخست را ابوالحسن همدانی و نفر دوم را ابوالحسن علوی بنامیم و بین آن‌ها تفاوت قائل شویم.

در کشف‌المحجوب، حکایتی نقل شده که دربارهٔ ملاقات حسین منصور حلاج و ابراهیم خواص است. در این حکایت از شخصی به نام «محمد بن حسن العلوی» نام برده شده که میزبان حلاج و ابراهیم در کوفه بوده است (هجویری، ۱۳۸۹: ۳۰۸). با توجه به آنچه در تاریخ بغداد نقل شده و ابوالحسن علوی را مصاحب خواص می‌داند، به احتمال زیاد فرد نام‌برده شده در کشف‌المحجوب همان ابوالحسن علوی است که در تاریخ بغداد تنها کنیه و نسبت وی آمده است.

شاگردی خواص و معاصر بودن با وی، نقطهٔ تمایز ابوالحسن علوی و ابوالحسن علوی همدانی است. ابوالحسن علوی مصاحب ابراهیم خواص بوده است. خواص در

سال ۲۹۱ق (قشیری، ۲۰۰۱: ۶۴) فوت کرده، پس ابوالحسن علوی، در قرن سوم متولد شده و احتمالاً در همان قرن یا اوایل قرن چهارم فوت کرده است. ولی ابوالحسن علوی همدانی با توجه به نکاتی که از تاریخ بغداد نقل شد، در قرن چهارم متولد شده و مرید جعفر خلدی بوده است. جعفر خلدی در سال ۳۴۸ از دنیا رفته است. «مات جعفر الخلدی فی سنة ثمان و اربعین و ثلاث مئة» (خطیب بغدادی، ۲۰۰۱، ج ۸: ۱۵۲) و ابوالحسن همدانی نیز همان‌طور که در بالا آمد، بین سال‌های ۳۹۳ تا ۳۹۵ از دنیا رفته است؛ بنابراین بین این دو شخص هم‌نام، حدوداً یک قرن فاصله است.

همان‌طور که ذکر شد، کلابادی از فارس نقل حدیث داشته و در تعرف، حکایتی را با واسطهٔ فارس، و از ابوالحسن علوی نقل می‌کند (کلابادی، ۱۹۹۴: ۱۲۲)؛ یعنی استاد کلابادی که از وی سماع حدیث داشته، خود از ابوالحسن علوی نقل قول می‌کند و این مطلب هم دور بودن زمان کلابادی از ابوالحسن علوی (مصاحب خواص) را نشان می‌دهد. ولی همان‌طور که در بالا ذکر شد، کلابادی ابوالحسن همدانی را دیده و از وی مستقیم روایت دارد. پس با توجه به این چند نکته، تمایز این دو شخص روشن است و در کتاب تعرف هم به خوبی این تمایز نمایان است.

کلابادی در نقل بی‌واسطه از شیخ خود عنوان «ابوالحسن حسنی همدانی» (همان: ۱۱۰) و در نقل با واسطه از مصاحب خواص از عنوان «ابوالحسن العلوی» استفاده می‌کند (همان: ۱۲۲).

در کتاب شرح تعرف نیز شیخ کلابادی با عنوان «ابوالحسن الحسینی الهمدانی» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۴: ۱۷۲۰) و شخصی که شاگرد خواص است با عنوان «ابوالحسن علوی» معرفی شده است (همان، ج ۴: ۱۷۹۱؛ ج ۳: ۹۶۰). در کتاب تذکرة الاولیاء و به تبع آن نفحات الانس هم نام شاگرد ابراهیم خواص، ابوالحسن علوی است (عطار، ۱۳۹۹، ج ۱: ۶۵۸؛ جامی، ۱۳۹۰: ۱۳۹). در طبقات الصوفیه انصاری نیز از مصاحب خواص به عنوان ابوالحسن علوی نام برده شده است (انصاری، ۱۳۸۶: ۳۵۸).

در کتاب رسالهٔ قشیری و طبعاً ترجمهٔ رساله، از «ابوالحسن همدانی علوی» نام برده

شده که حکایتی را از جعفر خلدی روایت می‌کند (قشیری، ۲۰۰۱: ۳۶۲؛ عثمانی، ۱۳۸۸: ۵۸۷). با توجه به ذکر این مطلب که وی از جعفر خلدی روایت داشته یقین می‌کنیم که نام مذکور در رساله قشیریه، همان شیخ کلابادی و سید پایبند است. اما شباهت این دو نام و اینکه در عراق ساکن بوده‌اند باعث شده در دو نسخه‌ای که از شرح تعرّف نگاشته شده، اشتباهی به وجود آید.

در خلاصه شرح تعرّف از فردی که کلابادی از وی بی‌واسطه نقل قول می‌کند، با عنوان «علوی همدانی» (بخاری، ۱۳۴۹: ۴۸۹) و از شاگرد ابراهیم خواص با عنوان «ابوالحسن علوی همدانی» یاد می‌شود (همان: ۵۲۵).

در شرح التعرّف نسخه کراچی پاکستان نیز که استاد مایل هروی چاپ کرده‌اند شخصی که بی‌واسطه از وی نقل می‌شود، «علوی همدانی» (مستملی بخاری، ۱۳۹۲: ۷۴) و شخصی که او را شاگرد خواص می‌داند هم، با عنوان «ابوالحسن همدانی» معرفی شده است (همان: ۸۶)؛ ولی می‌دانیم که «همدانی» بودن خاص سید پایبند، مراد کلابادی است.

۳-۴. مریدان کلابادی

در منابع اصلی فارسی و عربی برای کلابادی مرید و شاگردی ذکر نکرده‌اند ولی وجیه کمال‌الدین زکی در مقدمه‌ای که بر بحر الفوائد کلابادی نوشته، با استناد به آثاری چون الانساب سمعانی، التذوین قزوینی و تاریخ بغداد از سه نفر نام می‌برد که از کلابادی استماع حدیث داشته‌اند: ۱. شیخ ابونصر احمد بن علی المایمرغی؛ ۲. علی بن احمد بن خنباج؛ ۳. ابوبکر احمد بن علی بن محمد اصبهانی (کلابادی، ۲۰۰۸: ۲۰).

همچنین در ابتدای کتاب بحر الفوائد و در سه صفحه متوالی از کسانی نام برده شده که احادیث موجود در کتاب را از کلابادی شنیده‌اند و می‌توان آن‌ها را از شاگردان و مریدان وی به حساب آورد (همان: ۱۷-۱۹).

۳-۵. آثار کلابادی

بیشترین شهرت کلابادی به دلیل وجود کتاب التعرّف لمذهب التصوف یا التعرّف لمذهب اهل التصوف است.

در کتاب *فصل الخطاب* خواجه محمد پارسا، دربارهٔ کتاب *تعرف کلابادی* آمده که «قال فيه المشايخ: لو لا التعرّف ما عرف التصوف» (پارسا، ۱۳۸۱: ۷۱) و همین‌طور جملات «لو لا التعرّف لبطل التصوف» و «لو لا التصوف لبطل التعرّف» که اولی را به بزرگان و دومی را به جاهلان نسبت داده‌اند (بخاری، ۱۳۶۳، ج ۱: ۵؛ مستملی بخاری، ۱۳۹۲: نه).

استاد احمد رجایی بخارایی در مقدمه‌ای که بر خلاصهٔ شرح *تعرف* نوشته، این بیت را از سنایی دربارهٔ کتاب *تعرف* نقل کرده‌اند:

تا چند همی خوانی منهاج به معراج
احیای علوم دین با شرح *تعرف*
(مستملی بخاری، ۱۳۴۹: ۷)^۴

حاجی خلیفه از چهار شرح بر کتاب *تعرف* نام می‌برد: «شرح المصنّف المسمی بحسن التصرف». و شرح شیخ الاسلام عبدالله بن محمد الانصاری الهروی ... و هو شرح لطیف. و شرح القاضی علاءالدین علی بن اسماعیل التبریزی ثم القونوی (الاصولی) الشافعی المتوفی سنة ۷۲۹. و شرح الامام اسماعیل بن محمد بن عبدالله المُستملی» (حاجی خلیفه، بی تا، ج ۱: ۴۱۹).

استاد مایل هروی شرح خواجه عبدالله انصاری را از نظر تاریخ نسخه‌شناسی و کتاب‌شناسی رد می‌کنند و شرح خود کلابادی را نیز درخور تأیید نمی‌دانند؛ چون عقیده دارند که اگر کلابادی شرحی بر *تعرف* نوشته بود، حتماً *مستملی* بخاری از آن یاد می‌کرد (مستملی بخاری، ۱۳۹۲: ۱۱). استاد مایل هروی همچنین این توضیح را اضافه کرده‌اند که «بروکلمان نسخه‌ای از *حسن التصرف* را دیده و آن را به علی بن اسماعیل قونوی نسبت داده است» (همان) و همین‌طور استاد محمد روشن نیز همین مطلب را از بروکلمان نقل کرده و این را هم از قول وی اضافه کرده‌اند که این شرح «منسوب به شیخ علی بن محمد بن احمد، درگذشتهٔ سال ۸۸۰ق است» (همو، ۱۳۶۳، ج ۱: ۵ و ۶).

به غیر از *تعرف* و *بحر الفوائد* کتاب‌های دیگری را هم به کلابادی نسبت داده‌اند. در *کشف الظنون* به غیر از این دو اثر، کتاب *شرف الفقر علی الغنی*، *الاربعین* و *الاشفاعة* و

الاوتار را هم از آثار کلابادی دانسته شده است (حاجی خلیفه، بی تا، ج ۱: ۵۳، ۱۰۵ و ۲۲۵؛ همان، ج ۲: ۱۰۴۵). در معجم المؤلفین نیز، *امال فی الحدیث و فصل الخطاب* را از کلابادی می‌داند (کحاله، ۱۳۷۶ق، ج ۸: ۲۲۲). همچنین *معدل الصلاة* را نیز از کتاب‌های وی شمرده‌اند (بغدادی، ۱۹۵۵، ج ۲: ۵۴).

کمال‌الدین زکی در مقدمه خود بر *بحر الفوائد* علاوه بر معرفی کتاب‌های فوق، کتاب *فی التفسیر فیہ اقوال الصحابه* را نیز به نقل از *طبقات المفسرین* جزء کتاب‌های کلابادی می‌داند. او همچنین شرح کلابادی بر *التعرف*، به نام *حسن التصرف*، را هم جزء آثار او می‌داند؛ البته همان‌طور که پیش‌تر نقل شد، دچار تردید و اشکال است (کلابادی، ۲۰۰۸: ۲۴).

۳-۶. اندیشه‌های کلامی کلابادی

از همان قرون نخستین، صوفیه از جانب متشرعان به انواع تهمت‌ها چون اباحه‌گری و بدعت در دین متهم می‌شدند. صوفیان برای مقابله با این اتهام‌ها به فکر علمی کردن تصوف و مدون کردن اصول اعتقادی خود افتادند و در این راه آثاری چون *اللمع سراج و التعرف کلابادی* به وجود آمدند، که با تکیه بر روش اهل علم کلام به مقابله با تهمت‌ها و همچنین آموختن اصول مورد تأیید مشایخ بزرگ به مریدان و صوفیان پرداختند. به همین دلیل است که *اللمع و التعرف* به عنوان کتاب‌هایی مرجع و راهنما در میان متصوفه ماندگار شدند.

کلابادی در کتاب *التعرف* برای سازگار کردن تصوف با مذاهب رسمی و مسلط آن زمان و همین‌طور اصول اساسی اسلام، از شیوه اهل کلام بهره برده است و باب‌هایی در مورد موضوعات مهم و البته مورد اختلاف آن زمان، که در بین مذاهب مختلف اسلامی مانند اشعری، ماتریدی، معتزله و حتی امامیه رواج داشت، تألیف کرد.

مهم‌ترین مسائل مورد اختلاف بین مذاهب اسلامی در قرون اولیه شامل رؤیت خداوند، جبر و اختیار، قضا و قدر، قدیم بودن قرآن و شفاعت پیامبر (ص) است (حجتی و همکاران، ۱۳۹۵: ۲۰۴).

کلابادی که اهل سنت بود و مذهب حنفی داشت، طبیعتاً در بسیاری از این موارد اعتقاد اشعری و ماتریدی و اهل سنت و جماعت را بر دیگران برتری داده و به تبیین آن‌ها پرداخته است. او در این زمینه باب‌هایی جداگانه با عنوان قولهم فی القرآن، قولهم فی الرویه، قولهم فی الجبر، قولهم فی القدر و خلق الافعال، قولهم فی الشفاعة نگاشته است (کلابادی، ۱۹۹۴: ۱۸، ۲۰، ۲۳، ۲۶ و ۳۲).

یکی از ویژگی‌های *التعريف* و حتی *اللمع سراج* نسبت به بقیه آثار علمی تصوف همچون *رسالة قشیریه*، *البیاض و السواد سیرجانی* و حتی *تذکره الاولیای عطار* این است که در این دو کتاب، مؤلف علاوه بر نقل قول از مشایخ بزرگ تصوف، خود نیز به توضیح و تفسیر مسائل مهم پرداخته و ما از نظر آن‌ها در بسیاری از موارد آگاهی‌م ولی در اکثر آثار علمی تصوف که به چند مورد از آن‌ها اشاره شد و غالباً از قرن پنجم به بعد نوشته شده‌اند، مؤلف فقط نقل قول مشایخ را ثبت می‌کند و نظر خود را دربارهٔ موضوعات طرح شده نمی‌آورد. شاید دلیل این امر این است که در قرن چهارم این ضرورت احساس می‌شد تا برای تثبیت تصوف به منزلهٔ یک روش و طریق و همچنین اعلام سازگاری آن با اسلام و مذهب رسمی آن زمان، به روش اهل کلام، نویسنده در کنار نقل آیات و احادیث و سخنان بزرگان تصوف، از استدلال و تفکر خود برای قانع کردن مخاطب استفاده کند. حال آنکه در قرون بعدی با کم‌رنگ شدن این هجمه به صوفیان و تثبیت تصوف، این‌گونه از کتاب‌ها بیشتر کاربردی داخلی داشتند و برای راهنمایی مریدان و صوفیان نوشته می‌شدند تا آنان با اصول تصوف آشنا شوند و از راه نیفتند. به همین دلیل نقل سخنان مشایخ برای این آشنایی کافی بود.

۳-۷. تأثیر اندیشه‌های کلابادی در ادب عرفانی فارسی

مهم‌ترین کتاب ابوبکر کلابادی *التعريف* است. این اثر اگرچه حجم بسیار کمی دارد، از همان قرن چهارم مورد توجه اندیشمندان و به‌خصوص اهل عرفان و تصوف قرار گرفته است؛ که دلیل این اهمیت در بحث اندیشه‌های کلامی ذکر شد.

تأثیر این کتاب را که زبده‌اندیشه کلابادی نیز هست، باید در دو حوزه جست‌وجو کرد: ۱. در کتاب‌های علمی تصوف؛ ۲. در ادبیات عرفانی فارسی.

کلابادی و تعریف در کتاب‌های تصوفی که در قرون بعد به زبان فارسی یا عربی تألیف شدند، تأثیر بسزایی داشتند؛ به نحوی که بسیاری از باب‌های اصلی تعریف چون توحید، ایمان، توبه، صبر و... در آثاری چون رساله قشیریه، تهذیب الاسرار، البیاض و السواد و... تکرار شده‌اند. و تقریباً هیچ کتابی در این حوزه نیست که از تعریف و در کنار آن از اللمع سراج تأثیر نپذیرفته باشد.

برای مثال باب‌های مربوط به سماع و حتی کرامات صوفیه، در پایان این‌گونه از کتاب‌ها می‌آید که کاملاً تحت تأثیر سنتی است که از طریق اللمع و تعریف به نویسندگان این آثار چون قشیری و خرگوشی و... منتقل شده است.

اما در زمینه ادب عرفانی فارسی نیز تأثیر تعریف بسیار روشن است. تا این زمان کهن‌ترین کتاب عرفانی به نثر فارسی شرح تعریف است که توسط شاگرد وی مُستملی بخاری نوشته شده است. بسیاری از شاعران ادب عرفانی نیز که خود از جمله عارفان بزرگ بوده‌اند، حتماً این کتاب را که جزء کتاب‌های مهم عرفان و تصوف بوده، مطالعه کرده‌اند و مباحث مهمی از آن چون رؤیت خداوند، جبر و اختیار، قضا و قدر و کرامات صوفیه و حتی سماع را در زمینه نظم و نثر فارسی به کار برده‌اند که در بخش آثار کلابادی، از اشاره مستقیم سنایی در شعرش به شرح تعریف سخن رفت. به هر حال جست‌وجو و یافتن تأثیری که ادب عرفانی در زمینه نثر و نظم از تعریف کلابادی پذیرفته است، مجالی گسترده‌تر از این پژوهش می‌طلبد.

۳-۸. تاریخ فوت

درباره تاریخ مرگ کلابادی، خواجه محمد پارسا در فصل الخطاب چنین گفته: «و توفی - رحمه الله - ببخارا، يوم الجمعة، التاسع عشر من جمادى الاولى، سنة ثمانین و ثلاثمائه، أو أربع، أو خمس و ثمانین و ثلاثمائه» (پارسا، ۱۳۹۲: ۷۱).

ملازاده نیز در کتاب خود مانند همین تاریخ را ذکر کرده است (ملازاده، ۱۳۷۰: ۶۷).

استاد زرین کوب نیز در کتاب جستجو در تصوف/ایران چنین نوشته‌اند: «داراشکوه که آن را در جمعه ۱۹ جمادی‌الاولی ۳۸۰ می‌گوید، سال‌های ۳۸۴ و ۳۸۵ را هم ذکر کرده است و ظاهراً ۳۸۵ درست باشد از آنکه در این سال‌ها فقط همین سال است که ۱۹ جمادی‌الاولی با جمعه مصادف می‌افتد» (زرین کوب، ۱۳۷۹: ۶۸).^۵

۳-۹. مزار کلابادی

نویسندهٔ تاریخ ملازاده، مزار کلابادی را ذیل قبور ائمهٔ شارستانی ذکر کرده و آن را در جانب قبلهٔ این تلّ می‌داند (ملازاده، ۱۳۷۰: ۶۶-۶۷).

در *لطائف الذکائر* نام دقیق تلّی که کلابادی در آن مدفون است ذکر نمی‌شود، ولی دربارهٔ مزار وی چنین می‌گوید: «در پهلوی آن تلّ دیگرست و خاک مبارک خواجه امام ابوبکر اسحاق کلابادی - رحمة الله علیه - در آنجاست» (ابن مازه، ۱۳۹۲: ۹۳).

در کتاب *رشحات عین الحیات*، قبر خواجه عبدالله انداقي را نزدیک به قبر کلابادی می‌داند و نام تلّی را که آن دو در آن مدفون هستند، «تلّ شورستانی» ذکر می‌کند (واعظ کاشفی، ۱۳۵۶، ج ۱: ۱۵). ظاهراً تلّ شارستانی و تلّ شورستانی نام یک محل است که با دو تلفظ بیان شده است.

همچنین در همین کتاب و در ذکر قبر «خواجه حسن انداقي» نیز از قبر کلابادی یاد شده است: «قبر مبارک ایشان در بخارا بیرون دروازهٔ کلاباد است در مزار شیخ ابوبکر اسحق کلابادی بر شرقی قبر شیخ» (همان: ۱۷). بنا بر آنچه در اینجا نقل شده می‌توان فهمید که تلّ شورستانی بیرون از دروازهٔ کلاباد قرار داشته و طبعاً مزار کلابادی هم بیرون همین دروازه بوده است.

همچنین در *یادداشت‌های صدرالدین عینی* چنین آمده: «وقتی که از مزار خواجه اسحاق کلابادی گذشتیم از پیش ما یک میدانچهٔ چقور برآمد که طرف‌های شرق و جنوب و غرب وی را یک‌چند پشته‌های بلند گورستان و طرف شمالش را زمین‌های بلند گلزار گل‌فروشان احاطه می‌کردند» (عینی، ۱۳۶۲: ۱۹۵).

۴. درباره کلاباد

در این بخش به تحقیق درباره جوانب مختلف کلاباد بخارا پرداخته می‌شود.

۴-۱. تلفظ و اشتقاق احتمالی کلاباد

کلاباد را هم به فتحه و هم به ضمه نخست نوشته‌اند. سمعانی در کتاب *انساب*، کلاباد با فتحه نخست را محله‌ای بزرگ در بخارا، و کلاباد با ضمه نخست را محله‌ای در نیشابور می‌داند که معرب شده و «جَلاباد» گویند (سمعانی، ۱۹۷۷: ۱۷۹-۱۸۳). سمعانی در ذیل «الجلابادی» هم تلفظ این کلمه را با ضمه نخست می‌داند و آن را محله‌ای در نیشابور ذکر می‌کند که به آن کلاباد می‌گویند (همان، ج ۳: ۴۴۴). مصحح کتاب *انساب* (شیخ عبدالرحمن الیمانی) نیز در پاورقی ذکر می‌کند که اصل آن در فارسی، «گُل‌آباد» است (همان: ۴۴۴).

یاقوت حموی در *معجم البلدان* آن را به فتحه نخست ذکر کرده و گفته است: «کلاباد نام دو موضع است: ۱. محله‌ای در بخارا؛ ۲. محله‌ای در نیشابور» (حموی، ۱۹۷۷، ج ۴: ۴۷۲). وی همچنین در کتاب *المشترک وضعاً و المقترق صقاً* مطالبی اضافه درباره کلاباد دارد؛ به این شکل: «قال ابوسعبد و ظنی أنها بضم الكاف و تعرب فيقال لها جلاباد محله بنيسابور» (همو، ۱۹۸۶: ۳۷۵). منظور از «ابوسعبد» که یاقوت از او نقل قول می‌کند همان ابوسعبد، تاج‌الاسلام السمعانی است. یاقوت با تکیه بر گفتار سمعانی در *الانساب*، بین کلاباد بخارا و کلاباد نیشابور تفاوت می‌گذارد و کلاباد نیشابور را با ضمه نخست و مُعرب «گُل» می‌داند. در واقع تلفظ کلاباد نیشابور را گُل‌آباد ذکر می‌کند.

در *لغت‌نامه دهخدا*، کلاباد بخارا را هم با فتحه نخست و هم ضمه نخست ذکر کرده‌اند. کلاباد با فتحه اول را قریه‌ای در بخارا و با ضمه نخست را دروازه و محله‌ای در بخارا دانسته‌اند (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۲: ۱۸۴۳۸).

در کتاب *تاج العروس* نیز کلاباد بخارا، با فتحه نخست یاد شده و کلاباد با ضمه نخست را محله‌ای در کریمیه، نزدیک سمرقند دانسته است (زبیدی و فیروزآبادی، ۱۴۱۴ق، ج ۵: ۲۲۶).

نصرالله پورجوادی نیز در کتاب *پارسی‌گویی در تصوف و در ضمن مقاله‌ای به نام «کلابادی یا گُل‌آبادی»* با ذکر همین مطلب از *الانساب سمعانی* و اشاره به مقدمهٔ وجیه کمال‌الدین زکی بر کتاب *بحر الفوائد کلابادی* به این نتیجه رسیده که گُل‌آبادی صحیح است (پورجوادی، ۱۳۹۶: ۱۴۵). ایشان چنین استدلال کرده‌اند: «از آنجاکه گاف‌های زبان پارسی وقتی به عربی می‌رود تبدیل به کاف یا جیم می‌شود، به نظر منطقی می‌آید که صورت صحیح نام کل‌آباد را هم گُل‌آباد دانست» (همان: ۱۴۷).

کمال‌الدین زکی در مقدمهٔ *بحر الفوائد*، گفتهٔ ابن ابی‌الوفاء در کتاب *الجواهر المصیئه* را که کلاباد بخارا را با ضمهٔ نخست ذکر کرده، غلط می‌داند و کلاباد با ضمه را محله‌ای در نیشابور دانسته است (کلابادی، ۲۰۰۸: ۱۶).

سخن کامل ابن ابی‌الوفاء در *جواهر المصیئه* به این شکل است: «الکلابادی: بضمّ الکاف و بعد اللام الف باءٌ بواحدةٍ مفتوحةٍ و بعد الف ذال معجمةٍ؛ نسبةٌ إلى محلّتين، إحداهما ببخاری، و الثانية محلة بنیسابور» (ابن ابی‌الوفاء، ۱۹۹۳، ج ۴: ۳۰۲-۳۰۳).

در نسخهٔ انگلیسی کتاب *ترکستان‌نامه*، کلاباد به این صورت نوشته شده است: «kallabadh» (کلاباد) که تشدید روی «ل» در هیچ‌یک از منابع نیامده است (Barthold, 1928:102).

به نظر می‌رسد برای مشخص کردن تلفظ صحیح کلاباد باید به پیدا کردن ریشهٔ این اسم پرداخت.

دکتر پورجوادی دربارهٔ ریشهٔ اسم کلاباد نوشته‌اند: «کَل در لغت‌نامهٔ دهخدا قبل از هرچیز به کچل معنی شده و در اشعار شعرای قدیم هم به همین معنی به کار رفته است. معانی دیگری همچون زیننهٔ جمیع حیوانات و شاخ و منحنی و کج و کوتاه نیز ذکر شده است که هیچ به نظر نمی‌آید که در نام کل‌آباد مورد نظر بوده است» (پورجوادی، ۱۳۹۶: ۱۴۶-۱۴۷) و سپس، همان‌طور که در بالا ذکر شد، چنین گفته‌اند که این نام در اصل فارسی «گُل‌آباد» بوده و چون در عربی «گ» تبدیل به «ک» می‌شود، این نام به «گُل‌آباد» تغییر نام داده است.

البته استاد نجیب مایل هروی در مقدمه کتاب شرح التّعرف لمذهب التصوف بسیار دقیق‌تر و علمی‌تر درباره ریشه واژه کلاباد سخن گفته‌اند: «کلابادی منسوب است به کلا (قَلا، تلفظی است از قلعه که هنوز در گونه‌های مشرقی زبان فارسی و هم در زبان پشتو به قلعه می‌گویند)» (مستملی بخاری، ۱۳۹۲: ۱۱).

این سخن استاد نجیب مایل هروی بسیار قابل قبول است؛ ولی ما در این مقاله قصد داریم با دلایلی چند، که از بررسی و دقت در جغرافیای تاریخی منطقه بخارا و مناطق اطراف آن حاصل می‌شود، این مطلب را اثبات کنیم که تلفظ کلاباد بخارا، با ضمه نخست درست‌تر است.

در ابتدای بحث باید گفت به عقیده ما کلاباد از دو واژه کول+آباد ساخته شده است. کول (kul) در لغت به معنای تالاب، استخر و آبگیر است (نفیسی، ۱۳۵۵، ج ۴: ۲۸۶۳). در برهان قاطع تلفظ آن، با ثانی مجهول دانسته شده است (قاطع تبریزی، ۱۳۴۲، ج ۳: ۱۷۵۳). در تعلیقات برهان قاطع، استاد معین چنین نوشته‌اند: kol در اوراق مانوی (پهلوی) kwl (گودال، گندآب) (همان: ۱۷۵۳).

بیشتر لغت‌نامه‌ها به این معنا اشاره دارند. رضاقلی خان هدایت در فرهنگ انجمن آرای ناصری این شعر مولانا را نیز برای آن برای مثال آورده است:

شه چو حوضی دان حشَم چون لول‌ها آب از لوله روان در کول‌ها
(هدایت، بی تا: ۶۱۱)

در اکثر متونی که درباره نواحی مختلف ماوراءالنهر یا سایر مناطق نوشته شده، هرکجا که صحبت از دریاچه، آبگیر و حتی دریاست، با این لغت و صورت‌های متفاوت آن روبه‌رویم.

«کول» در مکان‌های جغرافیایی متفاوت به اشکال مختلفی درآمده که در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره خواهد شد.

در کتاب راهنمای قطعن و بدخشان درباره حوضی به نام «گول شیوه» نوشته شده است: «گول شیوه حوضی است که یک کروه طول و کمتر از نیم‌کروه عرض دارد و از

هفت درّه، آب چشمه‌سارها و آب برف‌ها در آنجا جمع می‌شود و راه مخرج آب آن معلوم نیست؛ مگر به طرف شرقی گول از کنار آن قدری دورتر از زیر سنگ‌ها آب برآمده» (نادرخان، ۱۳۶۷: ۲۳۶).

دربارهٔ این نکته که گاهی کول را گول تلفظ کرده‌اند، استاد محمد معین در حاشیهٔ *برهان قاطع* نوشته‌اند: «این کلمه را "گول" به خطا "گول" نوشته‌اند آنچنان‌که در لغت فرس اسدی» (قاطع تبریزی، ۱۳۴۲، ج ۳: ۱۷۳۵).

ابن بطوطه در ذکر نواحی روم از شهری به نام «قل حصار» یاد می‌کند که اطراف آن شهر را از هر طرف آب محاصره کرده به شکلی که در آن «نی» روییده و امکان تردد فقط از روی پلی است که در میان آب و نی‌ها مهیا شده است (اللواتی الطنجی، ۱۹۹۷، ج ۲: ۱۶۸). استاد موحد نیز به درستی آن را به «گُل حصار»^۶ ترجمه کرده و داخل پُرانتز معنای آن را چنین نوشته‌اند: (دریاچهٔ حصار) (همان، ج ۱: ۳۵۱).

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، ابن بطوطه شهر «گُل حصار» را در محاصرهٔ آب توصیف کرده که از هر طرف آن نیستان‌ها روییده است. به‌خوبی نمایان است که واژهٔ «گُل» صورت تغییریافتهٔ «کول» یا «گول» است.

بنابراین اگر نام گذشتهٔ کلاباد بخارا و نیشابور را «گُل آباد» تلفظ کنیم، گُل به معنای آن رویدنی‌ای خوشبو نیست و احتمالاً تغییریافتهٔ واژهٔ «کول» به معنای دریاچه یا تالاب است. مقدسی در *احسن التقاسیم* بعد از ذکر دروازه‌های بخارا که شامل کلاباد نیز می‌شده، نکتهٔ مهمی را تذکر می‌دهد به این صورت که «نام محل‌ها نیز در قدیم غیر از این‌ها بوده است» (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۴۰۶).

پس احتمال این هست که کلاباد نیز نامی تغییریافته از صورت اصلی خود باشد؛ هرچند که این تغییر بیشتر در نوشتار این واژه باشد تا تلفظ آن.

در کتاب *تاریخ نیشابور* از دو مکان در این شهر نام برده شده که شباهت فراوانی از نظر ظاهری باهم دارند و به نظر می‌رسد که در اصل یک مکان باشند و به دو صورت نوشته شده باشند.

در معرفی «احمد بن السری بن سهل النیسابوری، ابوحامد الجلاب» مسکن او را «کالماباد» معرفی می‌کند (حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵: ۱۳۲) و در جایی دیگر از «کالكاباد» نام می‌برد. نکته جالب اینجاست که آمدن نام کالكاباد در ضمن حکایتی است که در آن شخصی نیشابوری تلاش می‌کند تا ثابت کند که نیشابور نه تنها خشک نیست بلکه پُر از جوی‌ها و چشمه‌هاست که بدون دخالت انسان بر روی زمین روان است و اگر آن‌ها را جمع می‌کردند از جیحون و سیحون نیز بیشتر می‌شد (همان: ۲۱۳-۲۱۴).

استاد شفیع‌ی نیز در تعلیقات کتاب و در توضیح «کالكاباد» فقط به «کالماباد» ارجاع داده‌اند. به نظر می‌رسد از دیدگاه ایشان نیز این دو، یک مکان واحد بوده‌اند و به نظر می‌رسد با قید احتمال، چه‌بسا بتوان این دو نام را همان کلاباد نیشابور دانست که کاتبان آن را از روی بی‌سوادی به این شکل درآورده‌اند.^۷ از این اشتباهات در کتاب تاریخ نیشابور فراوان است که برای دیدن آن می‌توان به مقدمه کتاب رجوع کرد (همان: ۴۵-۴۶).

مشاهده می‌شود که هرکجا سخن از تجمع آب در یک مکان می‌شود، به‌نوعی از صورت‌های مختلف واژه «کول» بهره برده‌اند.

اما آنچه درباره جغرافیای بخارا در منابع مختلف نوشته‌اند نیز احتمال این را که کلاباد از کول+آباد ساخته شده باشد، تقویت می‌کند.

در تاریخ بخارا درباره این شهر چنین نوشته شده: «این موضع که امروز بخارا (است) آبگیر بوده است، و بعضی از وی نیستان بوده است. و درختستان و مرغزار، و بعضی موضع چنان بوده که هیچ حیوان پایاب نیافتی بدان سبب که به ولایت‌ها که سوی سمرقند است بر کوه‌ها برف‌ها گذاختی و آب آنجا جمع شدی» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۷ و ۸).

شهر بخارا وابستگی فراوانی به رود سغد یا همان زرافشان داشته است. در کتاب مسالک و ممالک به این مطلب اشاره شده که این رود از میان شهر بخارا عبور می‌کرده (اصطخری، ۱۳۴۰: ۲۳۹) و با عبور از نواحی دیگر به جیحون می‌ریخته است. رود زرافشان در بخارا به چندین شاخه منشعب می‌شده که بیشتر برای کشاورزی استفاده می‌شده است. این رودها اکثراً دست‌کند بوده‌اند.

نرشخی در تاریخ بخارا از دوازده رود نام برده است که در این شهر جریان داشته‌اند. دربارهٔ این رودها چنین آمده: «هر رودی که یاد کردیم روستاهای بسیار دارد و آب بسیار دارد و چنین آورده‌اند که همهٔ رودها را مردمان کَنده‌اند» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۴۵).

همچنین مقدسی در *احسن التقاسیم* دربارهٔ بخارا چنین می‌نویسد: «رود از میان شهر می‌گذرد. مردم شهر، حوض آب‌ها بسیار دارند» (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۴۰۶).

ابن حوقل نیز دربارهٔ رودهای داخل بخارا توضیح داده (ابن حوقل، ۱۹۹۲: ۳۹۹-۴۰۱) و در ادامه توضیح داده که زمین‌های بخارا همگی به آب نزدیک‌اند (همان: ۴۰۲).

در تاریخ بخارا دربارهٔ «جوی مولیان» که جایی بسیار زیبا و سرسبز بوده، چنین نوشته شده: «همه‌جای او سراها و باغ‌ها و چمن‌ها و بوستان‌ها و آب‌های روان علی‌الدوام در مرغزارهای او در هم پیچیده، از میان همدیگر جوی‌ها می‌گذشته‌اند... و هرکس که تماشای آب‌های روان می‌کرد در حیرت فرومی‌شد که از کجا می‌آید و به کجا می‌رود» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۳۸).

پس بخارا با این اوصاف با انواع رودها، جوی‌ها، حوض‌ها و دریاچه‌ها محاصره بوده که همین امر یکی از عوامل مهم رونق آن در ادوار مختلف تاریخی به شمار می‌رود. اصطخری در *مسالک و ممالک* نکتهٔ جالبی را یادآور می‌شود: «در میان شارسرستان و قهندز هیچ آب روان نیست و آب از رود بزرگ بردارند» (اصطخری، ۱۳۴۰: ۲۴۰). پس رود سغد تنها در ربض بخارا که شامل روستاها و باغ‌های کشاورزی می‌شده، در جریان بوده و اصلاً در دو بخش مهم شهر یعنی قهندز و شارسرستان رودخانه‌ای نبوده است. لذا تمام اوصافی که دربارهٔ رودها و دریاچه‌های بخارا شده، مربوط به ربض است نه آن دو بخش دیگر. به این ترتیب موقعیت جغرافیایی مکانی مثل «جوی مولیان» نیز مشخص‌تر خواهد شد که حتماً در ربض شهر که اغلب در حاشیه بوده‌اند قرار داشته است.

مقدسی در *احسن التقاسیم* نکتهٔ جالبی را دربارهٔ رود سغد و ارتباط آن با کلاباد متذکر می‌شود: «پس از آنکه از کلاباد می‌گذرد، پُر از آب وارد قصبهٔ بخارا می‌شود» (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۴۸۵).

بنابراین کلاباد بر لب رود سغد، که رودخانه عظیمی بوده، قرار داشته و نخستین میزبان آن بوده است. همین نکته کافی است تا ارتباط کلاباد را با رود زرافشان و تالاب‌ها یا دریاچه‌هایی که احتمالاً در آن تشکیل شده بودند نشان دهد.

در کتاب قندیه نیز به جوی آب کلاباد اشاره شده است (ناشناس، ۱۳۳۴: ۲۴). مارکوارت در کتاب *وهرود و ارننگ* با اشاره به کتاب *المسالک و الممالک* ابن‌خردادبه، دریاچه «اسکندرکول» را سرچشمه رود زرافشان (سغد)، و دریاچه‌ای را که در دهانه رود زرافشان تشکیل شده بوده، «قراکول» نامیده و آن را نامی برساخته از اسکندرکول و شبیه به آن می‌داند (مارکوارت، ۱۳۶۸: ۹۵-۹۶).

همچنین رودی به نام «کولاب» نیز در این منطقه وجود دارد که مارکوارت با اشاره به *مسالک و ممالک اصطخری* بیان می‌کند که این رود (کولاب) به رود قزل‌سو یا همان باخشو می‌ریزد که رود قزل‌سو نیز از دست راست به جیحون منتهی می‌شود (همان: ۴۲). همین‌طور که ملاحظه شد، تعداد زیادی از رودها و دریاچه‌هایی که با رود زرافشان و جیحون در ارتباط‌اند، از واژه «کول» در نام خود استفاده می‌کنند. پس با این اوصاف احتمال فراوانی دارد که نام کلاباد را که نخستین محل ورود رود سغد به بخارا بوده است، از روی اسکندر کول و قراکول برساخته باشند؛ یا حداقل به دلیل تالاب‌هایی که بر اثر ورود رود سغد به این محله به وجود می‌آمده، نام آن را کول آباد گذاشته باشند.

نکته مهم دیگری که مارکوارت در کتاب *وهرود و ارننگ* بر آن تأکید دارد این است که همیشه نام سرزمین را از نام رودها گرفته‌اند و نه برعکس (همان: ۶۰). بنابراین اگر نام کول‌آباد را نیز به‌عنوان یک مکان، از نام دریاچه یا تالابی که در مسیر رود زرافشان تشکیل شده است ساخته باشند، دور از ذهن نخواهد بود.

۲-۴. کلاباد به کجا می‌گویند؟

در این بخش سعی شده است تا منابعی که از کلاباد نام برده‌اند، شناسایی و در اینجا معرفی شوند. در این منابع از کلاباد به‌عنوان قریه، محله، دروازه، گذر یاد شده و مکان‌هایی چون گورستان، جوی، کوی، تلّ و تیم به کلاباد نسبت داده شده است.

- در لغت‌نامهٔ دهخدا به نقل از *آندارنج و انجمن آرای ناصری*، کلاباد را محله‌ای در بخارا دانسته‌اند. همچنین علامه دهخدا کلاباد را قریه‌ای در بخارا دانسته و سپس به خط خود نوشته‌اند که کلاباد دروازه‌ای در بخاراست (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۲: ۱۸۴۳۸).

هیچ شاهی در لغت‌نامهٔ دهخدا در این باره چیزی نیست و احتمالاً این مطلب را شفاهی از کسی یا کسانی که در بخارای آن زمان زندگی می‌کرده و یا به آنجا رفت‌وآمد داشته‌اند نقل کرده‌اند و یا اشتباهی چنین نگاشته‌اند.

اینکه علامه دهخدا کلاباد را دروازه‌ای در بخارا دانسته‌اند هم ظاهراً تحت‌تأثیر مطالعهٔ کتاب *انیس الطالبین* بوده، چون شواهد مربوط به دروازهٔ بخارا فقط از این کتاب نقل شده است.^۸

- امین احمد رازی نیز در *تذکرهٔ هفت اقلیم کلاباد* را محله‌ای در بخارا می‌داند (رازی، ۱۳۷۸، ج ۳: ۴۰۱).

- در کتاب *تاریخ ملازاده* نیز به محلهٔ کلاباد و دروازهٔ آن اشاره شده است (ملازاده، ۱۳۷۰: ۳۹، ۴۴). همچنین در این کتاب به مزار کلاباد نیز اشاره شده است: «صاحب *انساب* رحمه الله می‌گوید: و قبره بکلاباد مشهور یزار و یتبرک به» (همان: ۴۴). اشارهٔ ملازاده به این سخن سمعانی در *انساب* است: «و کانت وفاته فی سنة اربع و اربعمائه ببخاری و قبره بکلاباد مشهور یزار» (سمعانی، ۱۹۷۷، ج ۷: ۸۰).

- همچنین سمعانی کلاباد را محله‌ای بزرگ در بخارا می‌داند (همان، ج ۱۱: ۱۷۹).

- در کتاب *قندیه* دربارهٔ مزار کلاباد چنین آمده که «امام حافظ‌الدین بخاری که پسر خواجه یونس است... می‌گویند که جمیع مزارات بلدهٔ متبرک بخارا را طواف کردم و به مزار کلاباد رفتم گشادی نشد» (ناشناس، ۱۳۳۴: ۵۰). همچنین همان‌طور که قبل‌تر اشاره شد، در این کتاب به جوی آب کلاباد نیز اشاره شده است (همان: ۲۴).

- در کتاب *رشحات عین الحیات* و در ذکر خواجه حسن انداقی از دروازهٔ کلاباد نام برده شده است (واعظ کاشفی، ۱۳۵۶، ج ۱: ۱۷).

- در *احسن التقاسیم* هم به دروازه کلاباد اشاره شده است (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۴۰۶).

- در کتاب *مسالك و ممالک*، اصطخری نیز از دروازه کلاباد به‌عنوان یکی از دروازه‌های ربض بخارا نام می‌برد (اصطخری، ۱۳۴۰: ۲۳۹-۲۴۰).

- ابن حوقل در *صورة الارض* نیز از دروازه کلاباد نام می‌برد و آن را از دروازه‌های ربض شهر می‌داند (ابن حوقل، ۱۹۹۲: ۳۹۹).

- در *مجمل فصیحی* نیز دو بار از کلاباد و یک بار از محله کلاباد نام برده شده: «ولادت الشيخ امام الزاهد صاحب کرامات المشهورة ابو محمد عبدالله بن محمد بن يعقوب بن حارث الجليل الحارثي الكلابادي الفقيه من كلاباد البخاري» (خوافی، ۱۳۴۱، ج ۱: ۳۴۰).

«در حرب مذکور که میان سلطان سنجر و کفار خطای واقع شد. قتله الکافر الترسی مدفوناً بکلاباد بخارا فی جنب والده» (همان، ج ۲: ۲۳۵).

«وفات امام صاحب الحدیث ابی بکر محمد بن عبدالله بن محمد بن نصیر الأودنی بمحله کلاباد بخارا» (همان، ج ۲: ۹۹).

- در *ظفرنامه* شرف‌الدین علی یزدی این چنین از دروازه کلاباد نام برده شده است: «چون امیر حسین با لشکر به بخارا رسید، علی و محمود شاه به استظهار معاونت اهالی شهر به ضبط و محافظت حصار مشغول شدند و لشکر بیرون حصار را در میان گرفته، جنگ در انداختند؛ و مردم شهر جلادت نموده از دروازه کلاباد بیرون آمدند و روی جسارت به محاربه ایشان نهادند»^۹ (یزدی، ۱۸۸۷م، ج ۱: ۱۴۵).

- آرمینیوس وامبری در کتاب *سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه*، به ورود رود زرافشان از جانب «دروازه مزار» به بخارا اشاره دارد (وامبری، ۱۳۷۰: ۲۴۷).

به نظر می‌رسد با توجه به گفته مقدسی در *احسن التقاسیم* که کلاباد را راه ورود رود زرافشان به بخارا می‌داند، بتوان مقصود وامبری از دروازه مزار را همان دروازه و مزار کلاباد دانست. البته این نکته نیز قابل اندیشه است که شاید منظور از دروازه مزار در

بسیاری از منابع، دروازه‌ای در فتح‌آباد باشد نه در کلاباد؛ چون فتح‌آباد بسیار شرقی‌تر و نزدیک‌تر از کلاباد به دیوار بخارا بوده و در آنجا نیز مزار شیخ سیف‌الدین باخرزی وجود داشته است (اللواتی الطنجی، ۱۹۹۷، ج ۱: ۴۴۵).

- در *انیس الطالبین* صالح بخاری نیز، همان‌طور که علامه دهخدا آورده‌اند، چندین مورد به دروازه و محلهٔ کلاباد اشاره شده است (بخاری، ۱۳۷۱: ۲۷۶، ۲۸۹، ۱۶۶، ۱۸۹، ۲۵۰، ۲۸۱، ۳۰۶) و همین‌طور در نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس دربارهٔ «تیم» کلاباد نیز مطلبی آورده شده است (بخاری، بی تا: ۲۴).

- صدرالدین عینی در یادداشت‌هایش از گذر کلاباد نام می‌برد: «ملا محیی‌الدین در گذر کلاباد که خانه‌اش در آنجا بوده است از ما جدا شده، ماند» (عینی، ۱۳۶۲: ۲۱۹) و همین‌طور از رستهٔ کلاباد (همان: ۲۱۴).

- اقرارنامه‌ای به زبان عربی از میانه‌های قرن هفتم (۶۵۵ق) همراه با ترجمهٔ آن به پارسی در سال (۷۰۲ق) وجود دارد که فرد نویسندهٔ آن را در محلهٔ کلاباد و در کوی صوفیان تنظیم کرده است: «اقرار کرد خواجه جمال‌الدین محمد بن ابی‌بکر بن عثمان يعرف خواجه کمال‌الدین شیرازی، بازرگان باشنده به محلهٔ کلاباد در کوی صوفیان» (الساکن بمحلهٔ کلاباد فی سکهٔ صوفیان) (ایمانی، ۱۳۹۴: ۱۸۶).

بنابراین مدرک، محلهٔ کلاباد دارای کویی به نام صوفیان بوده است و این سابقهٔ تصوف را در این محله یادآور می‌شود.

- هندوشاه هم در کتاب *دستور الکاتب* ضمن نقل خوابی از عبدالله کلابادی از دروازهٔ کلاباد یاد می‌کند: «شیخ بزرگوار عبدالله کلابادی - قدس الله روحه العزیز - را در خواب دیدند و پرسیدند که چه می‌خواهی؟ گفت: آنکه مرا یک نوبت دیگر با دنیا برند و پاشنهٔ دروازهٔ کلاباد را در چشم‌خانهٔ من بگردانند» (شمس منشی، ۱۹۷۶، ج ۱: ۵۲۵).

- در کتاب *لطائف الأذکار* نیز از گورستان کلاباد یاد شده است (ابن‌مازه، ۱۳۹۲: ۸۱-۸۲) و در جایی دیگر از تلّ کلاباد نام می‌برد؛ بدین شکل: «دیگر تلّ‌ها کلابادست.» و سپس از بسیاری از بزرگان تصوف، مثل مُستملی بخاری شارح تعرّف که در این مکان

آرمیده‌اند، نام می‌برد (همان: ۸۸). همچنان که در بالا، و دربارهٔ وجود کوی صوفیان گفته شد، در اینجا هم می‌بینیم که وجود گورستانی که بزرگان عرفان و تصوف در آن آرمیده‌اند نشان از سابقهٔ وجود تصوف در این مکان می‌دهد. و چنان‌که مصحح محترم کتاب *لطائف الأذکار در پاورقی* نوشته‌اند این نکته هم قابل تذکر است که در تاریخ ملازاده از این تلّ به‌عنوان «تلّ بغرایک» نام برده شده است^۱ (همان: ۸۸).

- در *فصل الخطاب* نیز خواجه محمد پارسا دربارهٔ ابو عبدالله حلیمی چنین می‌نویسد: «توفی الامام ابو عبدالله الحلیمی... سنة ثلاث و اربعمائة... و توفی ببخارا... و قبره مشهور بکلاباد» (پارسا، ۱۳۸۱: ۱۱۷).

- در کتاب *الفخری فی انساب الطالبیین* نویسنده از دو محلهٔ بخارا (نوکنده و کلاباد) اسم می‌برد. (مروزی علوی، ۱۴۰۹ق: ۱۷۷).

اما از محلهٔ کلاباد نیشابور علاوه بر *انساب سمعانی* و کتاب *المشترک وضعاً* یاقوت حموی در برخی منابع دیگر نیز یاد شده است:

- در کتاب *لباب الانساب و الألقاب* چنین آمده است: «و هذا السید کان بنیشابور فی جوار المشهد الذی نحر کلاباد» (بیهقی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۶۳۹).

اما برخلاف سخن *سمعانی* در *انساب*، یاقوت حموی در *معجم البلدان و المشترک وضعاً و المفترق صقلاً* و ابن ابی‌الوفاء در *جواهر المصیئه* که کلاباد را فقط محله‌ای در بخارا و نیشابور دانسته و یا کتاب‌های دیگری که فقط آن را مکانی در بخارا به حساب آورده‌اند، در برخی منابع، مکان‌های دیگری را هم به نام کلاباد نام برده‌اند.

مثلاً همان‌طور که در بالا ذکر شد، در کتاب *تاج العروس*، کلاباد را نام دو مکان دانسته شده است: یکی در بخارا و دیگری در کرمنیهٔ سمرقند (زیبیدی و فیروزآبادی، ۱۴۱۴ق، ج ۵: ۲۲۶). یا در *طبقات المفسرین* در ذکری که از «موسی بن یونس بن محمد بن منعه» می‌کند، خاک او را در موصل و پشت دروازهٔ کلاباد می‌داند: «کانت ولادته... بالموصل و توفی بها... و دفن بمقبره اهل الجنة ظاهر باب کلاباد» (ادنه وی، ۱۴۱۷ق: ۲۳۲). و همچنین در کتاب *حاشیه السندی علی مسند الامام احمد بن حنبل* در شرح حال

(أبوبرزه الأسلمی) چنین آمده که وی را در کلاباد مرو به خاک سپردند (سندی، ۱۴۳۱ق، ج ۴: ۴۹۴-۴۹۵).

در کتاب *المجدی فی انساب الطالبیین* هم از «جلاباد» با عنوان محله‌ای در بلخ و هرات نام برده می‌شود (عمری، ۱۳۸۰: ۴۰۶).

- در کتاب *سفرنامهٔ کروسینسکی* نیز از روستایی به نام کل آباد یاد شده است: «در چهارفرسنگی اصفهان، در جایی که آنجا را قریهٔ کل آباد (= گلون آباد) گویند اردو کرده» (کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۵۰). در پاورقی همین صفحه ذکر شده که نام این قریه «گلناباد» است.

۳-۴. جغرافیای کلاباد بخارا

قبل از شروع بحث باید این نکته را مد نظر داشت که شهر بخارا همیشه در همین محل کنونی برپا بوده و حتی نقشهٔ شهر هم تغییر چندانی نکرده است.^{۱۱} پس آنچه منابع کهن دربارهٔ بخارا می‌گویند، اگر درست باشد، باید الان نیز با جغرافیای آن مطابقت کند.

سمعانی در کتاب *الانساب کلاباد* را محله‌ای بزرگ در بالای بخارا می‌داند: «محله کبیره باعلی البلد من بخارا» (سمعانی، ۱۹۷۷، ج ۱۱: ۱۷۹). به نظر می‌رسد بتوان عبارت را چنین هم معنا کرد که «کلاباد محله‌ای بزرگ و پهناور و در بهترین جای بخارا است». چون با توجه به آنچه اکنون از کلاباد می‌دانیم، نباید منظور سمعانی شمال بخارا باشد و بیشتر هدفش این است که یا در قسمت بالایی بخارا قرار دارد، نه در پایین آن، و یا این محله‌ای بزرگ و در مکانی خوب از شهر بخارا است.

کلاباد در حومه یا همان ربض بخارا جا داشته است. استاد مدرس رضوی در تعلیقات *تاریخ بخارا* در این باره نوشته‌اند: «غالباً ربض بر مجموع خانه‌ها و عمارات واقع در خارج دروازه‌های شهر اطلاق می‌شده که امروز به حومه ترجمه می‌شود» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۲۲۹). در واقع مانند شهرهای امروزی ربض حاصل گسترش شهرها بوده است و «گسترش زیاد حَرَف و صنایع و دادوستد و بازارها، مخصوصاً در قرن دهم (قرن سوم و چهارم ه.ق) در حکم انتقال جمعیت به حومهٔ شهرها یا ربض بود» (فرای، ۱۳۴۸: ۲۱۹).

وجود بازارها در ربض را اصطخری در مسالک و ممالک و ابن حوقل در صورة الارض تأیید می‌کنند (اصطخری، ۱۳۴۰: ۲۳۹؛ ابن حوقل، ۱۹۹۲: ۳۹۸).

بارتولد در کتاب *ترکستان‌نامه*، با توجه به کتاب *تاریخ بخارای نرشخی*، دروازه کلاباد را مقابل دروازه «پل حسان» می‌داند (بارتولد، ۱۳۶۶: ۲۴۸). این دروازه از دروازه‌های شهر بخارا در قبل از اسلام است و در قسمت شرق بخارا قرار دارد. بارتولد با توجه به سخن مقدسی که راه ورود رود سغد به بخارا را از کلاباد می‌داند، چنین نتیجه می‌گیرد که پل حسان بر روی این رود قرار داشته است (همان: ۲۴۹). با این اوصاف کلاباد باید در مشرق بخارا بوده باشد که با مکان امروز آن هم مطابقت دارد.^{۱۲}

یکی از مکان‌هایی که در بازشناسی موقعیت جغرافیایی کلاباد قابل توجه است، فتح‌آباد است. فتح‌آباد نیز چون کلاباد در حومه شرقی شهر بخارا قرار داشته و کلاباد، راه ورود اهالی فتح‌آباد به شهر بخارا بوده است؛ یعنی کلاباد مابین بخارا و فتح‌آباد قرار داشته است.

ملازاده در تاریخ خود راه رفتن به فتح‌آباد را از مقابل دروازه کلاباد می‌داند. «در جانب شرقی این تل، بر کناره در، مقابل حوض دروازه کلاباد که به جانب فتح‌آباد می‌روند» (ملازاده، ۱۳۷۰: ۴۴) و در *انیس الطالبین* نیز کلاباد، مسیر ورود از فتح‌آباد به شهر است: «مرا از قصر عارفان از راه فتح‌آباد به شهر بخارا روانه کردند... چون به طرف قصر عارفان متوجه شدم و به دروازه کلاباد رسیدم نماز شام شده بود» (بخاری، ۱۳۷۱: ۲۸۱).

ابن بطوطه نیز هنگام حضور در بخارا در همین فتح‌آباد، که از آن به‌عنوان ربض فتح‌آباد یاد می‌کند، منزل کرده بود (ابن بطوطه، ۱۳۷۶، ج ۱: ۴۴۵).

درباره فتح‌آباد چنین نوشته‌اند: «مجموعه معماری یادمانی فرهنگی. در قرن ۸ میلادی در محل فتح‌آباد، ۱/۵ کیلومتری دیوار شرقی بخارا نزدیک دروازه قرشی ساخته شده و تا قرن ۱۸ به‌عنوان زاویه تصوفی طریقت کبرویه کار می‌کرد» (پروزورف و همکاران، ۱۹۹۹، ج ۲: ۳۸۳-۳۸۵). پس با این اوصاف هم کلاباد و هم فتح‌آباد از مکان‌های حضور صوفیان و تصوف در بخارا بوده‌اند.

همان‌طور که در صفحات بالا ذکر شد در کتاب‌هایی مانند مسالک و ممالک اصطخری و صورة الارض ابن حوقل دربارهٔ دروازه‌های ربض بخارا مطالبی آمده و در آن‌ها از دروازهٔ کلاباد نیز یاد شده است.

در صورة الارض در این باره چنین آمده است: «و علی الربض دروب فمناها درب یخرج إلی خراسان و... یلیه درب کلاباد و هذا الباب و باب مُردکشان یخرج منهما إلی نسف و بلخ و یلی درب کلاباد درب النوبهار» (ابن حوقل، ۱۹۹۲: ۳۹۹).

در مسالک و ممالک نیز چنین نوشته شده است: «ربض را چند دروازه هست: یکی در میدان سوی خراسان و دروازهٔ ابراهیم سوی مشرق و دروازهٔ حدیق و دروازهٔ مردقشه و دروازهٔ کلاباد» (اصطخری، ۱۳۴۰: ۲۴۰).

آنچه در کتاب صورة الارض آمده کامل‌تر است و از آن می‌توان فهمید که دروازهٔ کلاباد به سمت نسف (یا همان قارشی) بوده، که با آنچه در بالا دربارهٔ فتح‌آباد و نزدیکی آن با دیوار شرقی بخارا و دروازهٔ قارشی گفته شده، مطابقت دارد.^{۱۳}

۵. نتیجه‌گیری

آنچه از زندگی ابوبکر کلابادی می‌دانیم بسیار محدود و ناکافی است. نام و نسب صحیح وی «ابوبکر بن ابواسحاق، محمد بن ابراهیم بن یعقوب کلابادی» است. کتاب معروف و کم‌حجم وی، *التعریف* است که ظاهراً به غیر از شرح مُستملی، شروح دیگری نیز بر آن نوشته شده است. وی کتابی نیز در حدیث دارد به نام *بحر الفوائد* یا *معانی الاخبار* که اینک در دسترس است. همچنین به وی هفت کتاب دیگر نیز نسبت داده‌اند. تاریخ تولد او در هیچ‌یک از منابع ذکر نشده؛ ولی احتمالاً اوایل قرن چهارم زمان تولد وی است و تاریخ فوتش نیز سال ۳۸۵ق بوده است.

وی متولد و مدفون در شهر بخارا و محلهٔ کلاباد است. احتمالاً بتوان تلفظ صحیح نام این محله را کلاباد دانست که برگرفته از کول به معنای «تالاب و آبگیر»+آباد است. از آنجاکه اغلب، نام مکان‌ها را از نام رودها می‌گرفته‌اند، بعید نیست که نام این محله را هم از نام رود یا تالابی به همین نام و نزدیک به آن گرفته باشند. فراوانی نام رودهایی که

در بخارا از واژه «کول» استفاده می‌کنند این احتمال را تقویت خواهد کرد. همچنین یک کلاباد نیز در نیشابور وجود داشته که براساس اشاره سمعانی، در میان فارسی زبانان «گُل آباد» تلفظ می‌شده و عرب‌ها به آن کلاباد می‌گفته‌اند. به نظر می‌رسد واژه «گُل» در این ترکیب به معنای آن گیاه خوشبو نیست و تلفظ غلطِ واژه «کول» به معنای دریاچه و آبگیر است.

براساس منابع کهن، محله کلاباد مکان حضور صوفیان و بزرگان تصوف بوده و قبرستان این محله که جایگاه بسیاری از اهل تصوف بوده نیز نشانگر این مطلب است.

پی‌نوشت‌ها

۱. استاد شفیع کدکنی در مقدمه منطق الطیر (عطار، ۱۴۰۰: ۳۲) به این نکته اشاره دارند که «غالب اسحاق‌ها نام یکی از فرزندان خود را ابراهیم می‌گذاشته‌اند و این یک سنت در نام‌گذاری‌های عصر بوده است». البته برعکس این هم صادق است؛ یعنی در بسیاری از کتاب‌ها، چون تاریخ بغداد، به ابراهیم‌هایی بر می‌خوریم که نام فرزند خود را «اسحاق» گذاشته‌اند.

۲. همچنین در لطائف الأذکار نیز همین مطلب نقل شده است (ابن‌مازه، ۱۳۹۲: ۹۹)؛ مانند همین دعوی و عقیده در نیشابور هم وجود داشته که در کتاب اسرار التوحید آمده، اما در اسرار التوحید، سه بکر را به دلیل معروف بودن معرفی نکرده و فقط از نفر چهارم نام برده است (ص ۲۱۲).

۳. همچنین حاجی خلیفه، بی تا، ج ۱: ۴۱۹.

۴. این بیت در دیوان سنایی چاپ مدرس رضوی موجود است (ص ۳۳۷).

۵. در فصل الخطاب خواجه محمد پارسا نیز همین مطلب آمده است (۱۳۸۱: ۷۱).

۶. گای لسترنج در کتاب جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی ذکر کرده که مستوفی در کتاب خود (ظاهراً ظفرنامه) آن را به «گُل حصار» ترجمه کرده است (۱۳۸۶: ۱۶۴).

۷. البته در تاریخ بیهقی، در ذکر ربع طبس، به کالماباد به عنوان یکی از روستاهای آن اشاره شده است (بیهقی، ۱۳۶۱: ۳۶).

۸. آقای جواد بشری در ضمن مقاله «دست‌نویسی پراهمیت از انیس الطالبین و ارتباط آن با دهخدا» (۱۳۹۸) به رجوع علامه دهخدا به نسخه خطی کتاب انیس الطالبین که در کتابخانه مرعشی نگهداری می‌شود پرداخته‌اند.

۹. در کتاب روضه‌های ششم و هفتم از خلد برین هم شرح این ماجرا آمده است (واله، ۱۳۷۹: ۷۱)؛ همچنین در کتاب روضه الصفا (میرخواند، ۱۳۷۰: ج ۱: ۱۶).

۱۰. در تاریخ ملازاده (ملازاده، ۱۳۷۰: ۵۴)؛ همچنین در کتاب فصل الخطاب (پارسا، ۱۳۸۱: ۷۱).
۱۱. ر.ک: بارتولد، ۱۳۶۶: ۲۴۰-۲۴۱.

۱۲. ر.ک: مقاله ARCHITECTURE AND HISTORY OF 12 GATES OF BUKHARA و این عبارت از آن مقاله:

of the city of Bukhara at the beginning of the 20th century the gates are named (as follows: Imam and Samarkand in the north of the city, in the south, Sheikh Jalal, Namazgah and Sallakhana; Mazar and Karshi in the east; in the west Oglan, Talipoch, Shirgiron and Karakol.) (page: 820)

۱۳. ر.ک: عبارت نقل شده در مقاله معرفی شده در پانویس شماره ۱۱.

منابع

ابن ابی الوفاء، عبدالقادر بن محمد. (۱۹۹۳م). الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة. تحقیق عبدالفتاح محمد حلوی. بی‌جا: هجر.

ابن بطوطه. (۱۳۷۶). سفرنامه ابن بطوطه. ترجمه محمدعلی موحد. تهران: آگاه.

ابن مازه، محمد بن عمر. (۱۳۹۲). لطائف الاذکار. تصحیح و حواشی رسول جعفریان. تهران: نشر علم.

ابن حوقل. (۱۹۹۲م). صورة الارض. بیروت: دارالمکتبة الحیة.

ادنه وی، احمد بن محمد. (۱۴۱۷ق). طبقات المفسرین. تحقیق سلیمان بن صالح خزی. مدینه منوره: مکتبة العلوم و الحکم.

اصطخری، ابواسحاق ابرهیم. (۱۳۴۰). مسالک و ممالک. به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

انصاری هروی، ابواسماعیل عبدالله. (۱۳۸۶). طبقات الصوفیة. مقدمه، مقابله، تصحیح و فهراس محمد سرور مولایی. تهران: توس.

ایمانی، بهروز. (۱۳۹۴). اقرارنامه‌ای از سده هفتم. فصلنامه نقد کتاب، فقه و حقوق، ۱ (۱)، ۱۸۳-۱۸۶.

بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ. (۱۳۶۶). ترکستان‌نامه. ترجمه کریم کشاورز. تهران: آگاه.

البخاری الکلاباذی، ابوبکر محمد بن ابواسحاق. (۱۹۹۴م). *التعرف لمذهب اهل التصوف*. تصحیح و اهتمام آرتور آربری. قاهره: مکتبه الخانجی.

البخاری الکلاباذی، ابوبکر محمد بن ابراهیم بن یعقوب. (۲۰۰۸م). *بحر الفوائد* (مشهور به معانی الاخبار). درسه و تحقیق وجیه کمال‌الدین زکی. قاهره: دارالسلام.

بخاری، صلاح بن مبارک. (۱۳۷۱). *انيس الطالبين و عدة السالكين*. تصحیح و مقدمه خلیل ابراهیم صاری اوغلی، به کوشش توفیق‌هاشم‌پور سبحانی. تهران: کیهان.

بخاری، صلاح بن مبارک. (احتمالاً قرن ۱۰). *نسخه خطی انيس الطالبين و عدة السالكين*. شماره مدرك كتابخانه مجلس: IRIO-36729. ۱۷۶ ص، ۲۱ س، ۱۸/۵×۲۴ س.م.

بشری، جواد. (۱۳۹۸). دست‌نویسی پراهمیت از انیس الطالبین و ارتباط آن با دهخدا. میراث شهاب، ۲۵ (۹۶)، ۸۹-۱۰۲.

بغدادی، اسماعیل. (۱۹۵۵). *هدیه العارفين*. تصحیح محمد مهدی خراسان. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

بیهقی، علی بن زید. (۱۳۶۱). *تاریخ بیهقی*. تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار. مقدمه علامه محمد قزوینی. تهران: فروغی.

بیهقی، علی بن زید. (۱۳۸۵). *لباب الانساب و الالقاب و الألقاب*. شارح: شهاب‌الدین مرعشی. تصحیح و تنظیم: مهدی رجایی. اشراف: محمود مرعشی. قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی (ره).

پارسا، خواجه محمد. (۱۳۸۱). *فصل الخطاب*. تصحیح، مقدمه و تعلیقات جلیل مسگرنژاد. تهران: نشر دانشگاهی.

پروزورف، استانیسلاو: گردآوری و ویراستاری علمی، نگارش مقدمه؛ نمایه‌سازی: الکسی خیسمتولین، مشاور علمی: اولگ آکیموشکین، ولادیمیر بابرونیکوف و انس خالداف. (۱۹۹۹). *دائرة المعارف اسلام در سرزمین امپراتوری سابق روسیه*. جلد ۲. مسکو: «ادبیات شرقی» آکادمی علوم روسیه.

پورجوادی، نصرالله. (۱۳۹۶). *پارسی‌گویی در تصوف*. تهران: سوفیا.

تبریزی، محمد حسین بن خلف. (۱۳۴۲). *برهان قاطع*. به اهتمام محمد معین. تهران: ابن‌سینا.

جامی، نورالدین عبدالرحمن. (۱۳۹۰). *نفحات الانس*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی. تهران: سخن.

حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله. (بی تا). *کشف الظنون*. شارح شهاب‌الدین مرعشی. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

حاکم نیشابوری، ابوعبدالله. (۱۳۷۵). *تاریخ نیشابور*. ترجمهٔ محمد بن حسین خلیفه نیشابوری. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: آگه.

حجتی، سید محمدباقر، مهمان‌نواز، علی و مهریزی، مهدی. (۱۳۹۵). بررسی جریان‌های کلامی اثرگذار بر التعرّف کلابادی. *مطالعات عرفانی*، شمارهٔ ۲۳، ۱۷۹-۲۰۶.

حمّوی، یاقوت بن عبدالله. (۱۹۸۶م). *المشترک وضعاً و المفترق صقلاً*. بیروت: عالم الکتب. حمّوی، یاقوت بن عبدالله. (۱۹۷۷م). *معجم البلدان*. بیروت: دار صادر.

خطیب بغدادی، ابی‌بکر احمد بن علی بن ثابت. (۲۰۰۱م). *تاریخ مدینه الاسلام*. حَقَّقَهُ وَ ضَبَطَ نَصَّهُ وَ عَلَّقَ عَلَيْهِ دَکْتَر بَشَّار عُوَادَ مَعْرُوف. بیروت: دارالغرب الاسلامی.

خوافی، احمد بن جلال‌الدین محمد. (۱۳۴۱). *مجمّل فصیحی*. تصحیح و تحشیهٔ محمود فرّخ. مشهد: کتاب‌فروشی باستان.

دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*. زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

رازی، امین احمد. (۱۳۷۸). *تذکرهٔ هفت اقلیم*. تصحیح، تعلیقات و حواشی محمدرضا طاهری. تهران: سروش.

زبیدی، مرتضی و فیروزآبادی، محمد بن یعقوب. (۱۴۱۴ق). *تاج العروس من جواهر القاموس*. تصحیح و تنظیم: علی شیری. بیروت: دارالفکر.

زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۹). *جستجو در تصوف ایران*. تهران: امیرکبیر. السمعانی، ابی‌سعد عبدالکریم بن محمد بن منصور. (۱۹۷۷م). *الأنساب*. اعنّى بتصحيحه و والتعليق

عليه عبدالرحمن بن يحيى معلمى اليماني. مکه: الفاروق الحديثه للطباعة و النشر. سنایی غزنوی، مجدود بن آدم. (۱۳۸۸). *دیوان سنایی غزنوی*. مقدمه و فهرست؛ به سعی و اهتمام محمد تقی مدرس رضوی. تهران: سنایی.

سندی، محمد بن عبد‌الهادی. (۱۴۳۱ق). *حاشیهٔ السندی علی مسند الامام احمد بن حنبل*. ریاض: دار المأثور.

شمس منشی، محمد بن هندوشاه. (۱۹۷۶م). *دستور الکاتب فی تعیین المراتب*. تصحیح و تنظیم عبدالکریم علی‌زاده. بی‌جا: فرهنگستان علوم، انستیتوی خاورشناسی.

عثمانی، ابوعلی حسن بن احمد. (۱۳۸۸). *رسالةٔ قشیریه*. با تصحیحات و استدرکات بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. (۱۳۹۹). *تذکرة الاولیا*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. (۱۴۰۰). *منطق الطیر*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- عمری، علی بن محمد. (۱۳۸۰). *المجلی فی انساب الطالبیین*. شارح: شهاب‌الدین مرعشی. اشراف: محمود مرعشی. تصحیح و تنظیم احمد مهدوی دامغانی. قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- عینی، صدرالدین. (۱۳۶۲). *یادداشت‌ها*. به کوشش سعیدی سیرجانی. تهران: آگاه.
- فرای، ریچارد ن. (۱۳۴۸). *بخارا دستاورد قرون وسطی*. ترجمه محمود محمودی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- القشیری، ابی القاسم عبدالکریم بن هوازن. (۲۰۰۱م). *الرسالة القشیریة*. وَضَعَ حَواشِیَهِ خلیل المنصور. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- کحاله، عمر رضا. (۱۳۷۶ق). *معجم المؤلفین*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- کروسینسکی. (۱۳۶۳). *سفرنامه*. ترجمه عبدالرزاق دنبلی. مقدمه و تصحیح مریم میراحمدی. تهران: توس.
- گای لسترنج. (۱۳۸۶). *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*. ترجمه محمود عرفان. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- اللواتی الطنجی، شمس‌الدین ابی عبدالله محمد بن عبدالله. (۱۹۹۷). *رحله ابن بطوطه*. قدم له و حَقَّقَه عبدالهادی التازی. مغرب: أكادیمیه المملکة المغربیه.
- مارکوارت، ژوزف. (۱۳۶۸). *وهَرود و آرنگ*. ترجمه با اضافات داود منشی‌زاده. تهران: موقوفات دکتر محمود افشار.
- مروزی علوی، اسماعیل بن حسین. (۱۴۰۹ق). *الفخری فی انساب الطالبیین*. مقدمه شهاب‌الدین مرعشی. تصحیح و تنظیم مهدی رجایی. قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره).
- مستملی بخاری، ابوابراهیم اسماعیل بن محمد. (۱۳۴۹). *خلاصه شرح تعرّف*. تصحیح و تنظیم احمد علی رجایی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- مستملی بخاری، ابوابراهیم اسماعیل بن محمد. (۱۳۶۳). *شرح التعرّف لمذهب التصوف*، نورالمریدین و فضیحة الماعین. مقدمه، تصحیح و تحشیه: محمد روشن. تهران: اساطیر.

مُستملی بخاری، ابوابراهیم اسماعیل بن محمد. (۱۳۹۲). شرح التّعرف لمذهب التصوف. نسخه برگردان به قطع نسخهٔ اصلی. مقدمه و یادداشت‌ها: نجیب مایل هروی. تهران: میراث مکتوب، مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه آزاد برلین.

مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد. (۱۳۶۱). احسن التقاسیم. ترجمهٔ علینقی منزوی. تهران: شرکت مترجمان و مؤلفان ایران.

ملازاده بخاری، احمد بن محمود. (۱۳۷۰). تاریخ ملازاده. اهتمام احمد گلچین معانی. تهران: مرکز مطالعات ایرانی.

میرخواند، محمد بن خاوندشاه. (۱۲۷۰ق). روضة الصفا. بی‌جا: دارالطباعه خاصه جدیدة. میهنی، محمد بن مُنَوَّر. (۱۳۹۰). اسرار التوحید. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: آگه.

نادرخان، محمد. (۱۳۶۷). راهنمای قطغن و بدخشان. تصحیح و تحشیهٔ منوچهر ستوده. تهران: مؤسسهٔ فرهنگی جهانگیری.

ناشناس. (۱۳۳۴). قندیّه (در بیان مزارات سمرقند). به کوشش ایرج افشار. تهران: طهوری. النّرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر. (۱۳۶۳). تاریخ بخارا. ترجمهٔ ابونصر احمدبن محمد بن نصر القباوی. تلخیص محمد بن زُفر بن عُمر تصحیح مدرّس رضوی. تهران: توس.

نفیسی، علی‌اکبر. (۱۳۵۵). فرهنگ نفیسی. مقدمهٔ محمدعلی فروغی. تهران: خیام. واعظ کاشفی، علی بن حسین. (۱۳۵۶). رشحات عین الحیات. مقدمه، تصحیحات، حواشی و تعلیقات علی‌اصغر معینیان. تهران: بنیاد نیکوکاری نوریانی.

واله اصفهانی، محمدیوسف. (۱۳۷۹). روضه‌های ششم و هفتم از خلد برین. به کوشش میرهاشم محدث. تهران: میراث مکتوب.

وامبری، آرمینیوس. (۱۳۷۰). سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه. ترجمهٔ فتحعلی خواجه‌نوریان. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۸۹). کشف المحجوب. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی. تهران: سروش.

هدایت، رضاقلی بن محمدهادی. (بی‌تا). انجمن‌آرای ناصری. تهران: کتاب‌فروشی اسلامیه.

یزدی، شرف‌الدین علی. (۱۸۸۷م). ظفرنامه. کلکته: مطبعة بیتس مشن پریس.

By w.barthold. (1928) Turkestan down to the mongol invasion. Translated from the original Russian and revised by the author. London: e.j.w. gibb memorial.

۱۸۶ □ دو فصلنامه مطالعات عرفانی، شماره سی و هشتم، پاییز و زمستان ۱۴۰۲، ص ۱۵۱-۱۸۶

Imamov sukhrob solekhovich. Bobomurotov hamza halimovich. (2023). Architecture and history of 12 gates of Bukhara. *Международный научный журнал. № 7 (100), часть. Февраль, 2023.*